



آفاق اسلام

الوهیت مسیح

در سه چهره

قرآن کریم

بر اساس تفسیر موضوعی

خط توحید، خط وسط و باریکی است که کوچکترین تمایل به چپ و راست، مایه خروج از خط مشترک تمام دعوت‌های آسمانی می باشد. انحراف مسیحیان درباره توحید به قدری واضح و روشن است که نمی توان آنان را پیروان خط مشترک میان تمام پیامبران خواند و به همین خاطر است که اسلام اصرار دارد که از آنان بخواهد که به برنامه مشترک تمام پیامبران احترام بگذارند، چنانکه می فرماید: "قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ" (آل عمران / ۶۴). بگو ای پیروان کتاب آسمانی به سوی سخن مشترک میان ما و شما بشتابید و آن اینکه جز خدا را نپرستیم. انحراف از توحید در میان مسیحیان، خود را به سه صورت نشان داده و ممکن است همگی چهره های مختلفی از یک حقیقت باشد؛

۱- انقلاب لاهوت به ناسوت و اینکه مسیح خود خدا است و در این مورد

قرآن می فرماید:

"لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ"

۲- تثلیث و یا خدایان سه گانه که به "ثالوث اقدس" معروف است؛

۳- مسیح فرزند خدا است و الوهیت از سه عنصر تشکیل و ترکیب یافته است

یعنی خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس.

ما پیرامون چهره نخست از انحراف در گذشته بحث نمودیم هم اکنون

پیرامون دومی به بحث و گفتگو می نشینیم و قرآن در این باره می فرماید:

"لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ"

(مائده / ۷۳)

" آنانکه می گویند خدا یکی از سه خدا است کافر شده اند خدائی جز خدای واحد نیست .

تصور خدایان سه گانه به نحوی که مسیحیان مدعی آن هستند ، بسیار مبهم و پیچیده است که نوبت به مرحله تصدیق و اثبات نمی رسد .

از نظر تصویر ، انحراف در چهره نخست " انقلاب لاهوت به ناسوت " روشن است هرچند از نظر واقعیت باطل و پوچ است زیرا معنی ندارد که موجود پیراسته از ماده و مادیات و سراسر کمال و جمال ، به صورت موجود مادی درآمده و سر از رحم " مریم " درآورد .

ولی چهره دوم انحراف ، از نظر تصویر مبهم و مجمل است ، زیرا در درون خود تناقضی را می پرورد که از نظر عقل باطل می باشد .

" مسیحیان " خودرا پیرو آئین توحید دانسته و مدعی هستند که خدای جهان ، خدای یگانه است ، و این وحدت ، وحدت حقیقی است و مجازی در آن نیست .

و در کنار آن ، مساله " تثلیث " و خداوندگاری سه چیز را مطرح می کنند و کثرت و سه گانگی را حقیقی و واقعی می اندیشند و آن را مجاز نمی دانند و در این صورت ، عقل متحیر و سرگردان است که این چه نوع یگانگی حقیقی است که با سه گانگی واقعی سازگار می باشد ؟

اگر آنان یکی از دو صفت (وحدت و کثرت) حقیقی و دیگری را مجازی می دانستند ، مشکلی در مقام تصویر مدعا وجود نداشت ، ولی برعکس ، آنان بر هر دو صفت به صورت حقیقی و واقعی اصرار دارند و مدعی مساوات یک با سه بوده و معادله ($1=3$) در نظر آنان در مورد خدا صحیح و پابرجا است .

از یک طرف پژوهشگران مسیحی می بینند که خط مشترک میان آئینهای آسمانی ، خط توحید و دعوت به وجود خدای یگانه و آفریدگار یکتا ، و معبود واحد است ، و هر نوع احتمال کثرت مابعد خروج از این خط مشترک است .

از طرف دیگر به خاطر غلو در باره مسیح و یا به جهت آشنائوسی بانالوث هندی که در آن خدای ازلی و ابدی در سه مظهر به نام " برهما " (پدیدآورنده) و " فیشنو " (نگهدارنده) و " سیفا " (کشنده) تجلی نموده است به خدایان

سه گانه قائل شده، علاوه بر خدائی خدا، به الوهیت مسیح و "روح القدس" نیز عقیده پیدا کرده اند آنگاه در تبیین عقیده خود آنچنان در بن بست قرار گرفتند که تاکنون از هیچ مقام کلیسایی توضیح قانع کننده ای در این مورد داده نشده است. مبلغان مسیحی برای رهایی از این بن بست دو نوع تلاش کرده اند:

۱- حساب دین از علم جدا است و باید مسائل دینی را پذیرفت، هرچند علم برخلاف آن داوری کند، درست است که از نظر مسائل ریاضی معادله $(3=1)$ باطل می باشد ولی هرگز لازم نیست که عقاید مذهبی را علم تائید و اثبات کند و یا با آن مخالف نباشد، بلکه هرگاه مذهب مطلبی را مطرح کرد، باید آن را به طور تعبد پذیرفت و خم به ابرو نیاورد.

یک چنین پوزش طلبی از قبیل "عذر بدتر از گناه" است و حربه به دست ملحدان دادن است تا ماتریالیستها بگویند دین سد راه علم است و باید دین را ذبح کرد تا علم زنده گردد.

اصولا آئینی که نه خرد آن را بپذیرد و نه علم آن را تصدیق کند چه لزومی دارد که انسان در راه آن فداکاری و جانبازی کند.

۲- معادله $(3=1)$ یک معادله صحیح است و در خارج نمونه هائی دارد، مانند خورشید که در عین وحدت و یگانگی، سه چیز است ۱- جرم خورشید، ۲- نور ۳- حرارت چه مانع دارد که "ثالوث اقدس نیز از این مقوله باشد؟

ناگفته پیدا است با این مثال و همانند آنها نمی توان یک محال بدیهی را ممکن ساخت، محالی که برهر کودک دبستان، تا چه رسد به افراد کامل، روشن و واضح است اتفاقاً همان مثالی را که مطرح کرده است، هرگز در آن سه چیز یک چیز نیست، ممکن است سه چیز یک نام به نام "خورشید" داشته باشد ولی وحدت نام دلیل بروحدت اجزاء آن نیست، یک کارخانه از هزاران قطعات ترکیب می یابد، و در عین کثرت ممکن است یک نام داشته باشد به نام کارخانه "ذوب آهن" یا "پالایشگاه نفت" و در مورد خورشید جرم، غیر از نور و حرارت است جرم آن اتمهای بیشماری است که از طریق انفجار تبدیل به نور و حرارت میشود و نور و حرارت نیز دو موج مختلفی است که در فیزیک به یکی مادون قرمز و به دیگری مافوق آن می گویند.

تشبث به این مثال و مانند آن حاکی از فلاکت یک دانشمند الهی است که

می خواهد مسائل ماوراء الطبیعه را که از دقیق ترین مسائل فلسفی و فکری است با این مثالهای مبتذل و با این مسامحه ها حل کند، آیا شایسته نیست به جای سفسطه گری، گردن به حق نهیم و از آن پهروی کنیم؟

مقصود از تثلیث در وحدت چیست؟

اصولا باید دید مقصود از تثلیث در وحدت و به اصطلاح " خدایگان سه گانه " در عین خدای یگانه چیست؟ در این مورد دو تصور وجود دارد که هر دو باطل و امکان پذیر نیست.

الف - سه فرد از یک طبیعت

مقصود از " اقانیم سه گانه " سه فرد از یک طبیعت و مفهوم کلی است به نام خدا که هر فردی برای خود شخصیت و استقلال دارد درست مانند مصادیق مفهوم " انسان " که مفهوم وسیع و گسترده ای است و هر فردی از آن برای خود وجود مستقل و جداگانه ای دارد، و هر فردی مصداق کاملی از انسان است (نه جزئی از آن)

تثلیث به این معنی همان شرک جاهلی است که در مسیحیت به صورت خدایان سه گانه تجلی کرده است و دلائل توحید " خدا " و اینکه واجب الوجود در خارج یک فرد بیشتر ندارد، و تعدد و دوگانگی برای او ممکن نیست، این فرض را باطل اعلام میدارد.

۲- سه جز از واحد شخصی

هریک از " اقانیم سه گانه " دارای استقلال و تشخص نبوده و بر اثر ترکیب و بهم پیوستگی واقعی موجودی به نا " خدا " پدید آمده است و در حقیقت هیچیک از اجزاء سه گانه خدا نیست، بلکه خدای جهان ترکیب از سه عنصر باهم میباشد. در این تفسیر " خدا " در تحقق و تشخص خود نیاز به اجزاء خویش دارد و

تا اجزاء دست به دست هم نداده و ترکیب نشوند او تحقق نمی پذیرد.

اشکالات این فرض کمتر از فرض نخست نیست :

الف - خدای غنی و بی نیاز به صورت یک موجود محتاجی تجلی می کند که در تحقق خود نیاز به اجزاء دارد، در این فرض خدا غنای خود را از دست داده و به صورت فقیر و محتاج جلوه می کند.

ب - هر یک از این اجزاء - اگر واجب الوجود باشد - و وجود آنها از ذات خود بچوشد در این صورت به جای خدای یگانه، سه خدای واجب الوجود خواهیم داشت که دلائل توحید به شدت آن را رد می کند.

و اگر هر یک از این اجزاء - ممکن الوجود باشد - در این صورت در تحقق خود، و در تحقق مرکبی که از پیوستگی آنها به وجود می آید، به خدای دیگری نیازمند خواهد شد که به اجزاء و مرکب تحقق بخشد و برای اینکه مجدداً بسا اشکالی روبرو نشویم باید آن خدا، بسیط باشد نه مرکب، وگرنه عین همان پرسش درباره او نیز مطرح خواهد شد.

خلاصه " تثلیث در الوهیت " خواه به صورت سه فرد مستقل از یک طبیعت، و با سه جزء از یک فرد مشخص، معقول و متصور نیست و اشکالات فلسفی " تثلیث " در این مقدار خلاصه نمی شود اکنون نظر قرآن را در این مورد یادآور می شویم :

" يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولَهُ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَكَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا " (نساء / ۱۷۱)

در آیه نکات جالبی است که متذکر می شویم :

۱- ریشه اعتقاد به " الوهیت مسیح " " غلو " در حق پیشوا است که میخواهند با بالا بردن مقام او شخصیت خویش را نیز بالا ببرند، وگرنه دلیل ندارد که بی جهت انسانی را به خدائی برسانند و - لذا - می فرماید: " وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ "

۲- در همین آیه حضرت مسیح با صفات یادشده در زیر معرفی شده است :

۱- عیسی بن مریم ۲- رسول الله ۳- کلمته ۴- القاها الی مریم ۵- روح

منه .

برخی از این صفات گواه روشنی بر عبودیت و بندگی او است، در حالی که برخی دیگر، از اوصاف متشابهی است که باید از طریق اوصاف "محکم" تفسیر و توضیح شوند اینک بیان این قسمت:

الف - قرآن در موارد متعددی که به شانزده مورد می رسد، مسیح را به لفظ "عیسی بن مریم" معرفی می کند که خود نشانه مخلوق بودن او است قرآن در آیات سوره مریم دوران "جنینی و وضع شیرخوارگی و پرورش او در" گهواره" و دیگر صفات انسانی او را بیان می کند و از این طریق با لسان فطرت، اندیشه خدائی او را طرد می کند.

ب - رسول الله، پیامبر و مأمور خدا است نه خود او نه جزئی از او.

ج - کلمته، قرآن در مواردی "مسیح" را "کلمه" می خواند و در آیات دیگر تمام موجودات را نیز کلمات الله می خواند آنجا که می فرماید:

"قل لو كان البحر مدادا لنفذ البحر قبل ان تنفد كلمات ربى" (كهف / 109) بگو اگر دریا مرکب شوند، قبل از آنکه نوشتن کلمات خدا به پایان رسد، دریا پایان می رسد.

اگر به موجودات جهان به طور عموم، و شخص مسیح به طور خصوص، کلمات و کلمه گفته می شود به خاطر یک نوع تشابهی است که میان موجودات، و کلمات وجود دارد و آن اینکه کلمه و لفظ، مخلوق گوینده است و از یک رشته معانی و مفاهیم ذهنی حکایت می کند، همچنانکه موجودات جهان مخلوق خدا است که از علم و قدرت خالق خود حاکی می باشند، درحالی که تمام موجودات کلمات خدا می باشند ولی حضرت مسیح در این مورد حساب جداگانه ای دارد زیرا تولد اعجاز آسا و سایر خصوصیت او، براو امتیازی خاص بخشیده است.

د - القاها الی مریم

"در رحم مریم القا شد و این نشانه انسانیت و مخلوق بودن او است که شرح آن در سوره مریم آیات ۱۶-۳۶ وارد شده است و - لذا - در آن سوره پس از تشریح کیفیت آفرینش او تا زمان رسالتش چنین نتیجه گیری می کند "ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون" (كهف / ۳۴) این است عیسی فرزند مریم سخن حقی که در آن تردید می کنید.

ه - روح منه " روحی از جانب خدا است، این تعبیر از کلمات متشابهی است که باید در پرتو آیات محکم تفسیر شود و پیوسته مسیحیان دیرینه و حالا، بر این تعبیر تکیه کرده و مسیح را جزئی از خدا دانسته اند در حالی که با رجوع به آیات دیگر مفاد آیه کاملا روشن می‌گردد.

در رفع ابهام این وصف دو مطلب را یادآور می‌شویم:

اولا - " من " در این مورد " نشویه " است که منشاء و سرچشمه پیدایش چیز را بیان می‌کند چنانکه در آیه یاد شده در زیر نیز چنین است " و سخر لکم مافی السموات و مافی الارض جمیعا منه " (جاثیه / ۱۳) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر شما کرده و همگی از ناحیه او است هیچ آشنا به زبان عربی در آیه نمی‌گوید به حکم جمله " جمیعا منه " آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارند، جزئی از خدا می‌باشد زیرا ناگفته پیداست که " من " در آیه " نشویه " است نه " تبعیضیه " و تفاوت من نشویه با من تبعیضیه بر ارباب ادب کاملا روشن می‌باشد.

ثانیا - این تعبیر در باره حضرت مسیح بالاتر از لفظ " من روحی " درباره آدم ابوالبشر نیست، قرآن در مقام آفرینش آدم می‌گوید " فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین " (حجر / ۲۹) آنگاه که به او پرداختم، و از روحم در آن دمیدم بر او سجده کنید اگر لفظ " روح منه " نشانه جزء بودن مسیح از خدا باشد باید روح آدم ابوالبشر را نیز جزئی از ذات اقدس حق تعالی بدانیم تفسیر این نوع کلمات و جمله ها، در گرو آشنائی با اصطلاحات قرآن و اصطلاحات مردم است گاهی به منظور احترام چیزی را به چیز مقدس اضافه می‌کنند به مسجد می‌گویند، خانه خدا، به مجلس شوری می‌گویند خانه ملت، و اگر به مسیح روح الله می‌گویند به خاطر تکریم و تعظیمی است که این پیامبر دارد و علت انتساب روح مسیح به خدا، همان علت انتساب روح آدم به او است روح انسانی به خاطر عظمت و تجردی شایسته ای که دارد جا دارد که به عالم لاهوت نسبت داده شود نه عالم ناسوت، در این میان چون خلقت مسیح از اعجاز و کرامت خاصی برخوردار است به خاطر شایستگی که این موجود زنده و این روح مجسم دارد، به خدا نسبت داده شده است.

در آیه مورد بحث پس از نقل صفات پنج گانه که همگی حاکی از عبودیت

مسیح است ، نتیجه گیری می کند و می فرماید: " فامنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلثه انتهوا خیرا لکم " حالا که چنین است و روشن گردید که مسیح بنده خدا است به خدا و رسولان او که (مسیح نیز یکی از آنها است) ایمان بیاورید ، و نگویید خدایان سه گانه از این گفتار دوری جوئید که به نفع شما است .

نشانه های عبودیت مسیح

قرآن برای اثبات عبودیت و نفی الوهیت مسیح از سه راه استدلال می کند:

۱- آفرینش مسیح و مادر وی

۲- رفتار مسیح و مادرش

۳- اعتراف و گفتار خود مسیح

درباره راه نخست کافی است که آیات سوره مریم (۱۶- ۲۴) که بیانگر کیفیت آفرینش او از لحظه ای که در رحم مادر قرار گرفت تا روزگاری که به مقام رسالت رسید ، مورد مطالعه قرار گیرد و در این مورد قرآن از یادآوری ریز و درشت زندگی او فروگذاری ننموده تا آنجا که درد زایمان مادرش مریم را نیز متذکر میشود چنانکه می فرماید: " فاجاءها المخاض الی جذغ النخله " (مریم / ۲۳) درد زایمان او را به زیر سایه نخلی کشانید .

درست است که آفرینش او از مادر بدون " لقاح " و بدون تماس مردی با مریم ، انجام گرفته است ولی این مطلب ، دلیل بر قدرت گسترده خدا است نه الوهیت مسیح به گواه اینکه آفرینش آدم از خلقت مسیح اعجاب انگیز تر است نه پدری درکار بود و نه مادری چنانکه می فرماید " ان مثل عیسیٰ عبدالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون " (آل عمران / ۵۹) جریان آفرینش مسیح نزد خدا ، بسان آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید آنگاه فرمان " باش " داد و او تحقق پذیرفت .

رفتار مسیح نشانه بندگی او است

رفتار مسیح و رفتار مادر وی کاملا رفتار یک موجود ممکن بود او و مادرش

بسان دیگر انسانها غذا می خوردند و سد جوع می کردند و نیاز بدن خود را
 بوطرف می نمودند آیا چنین موجودی می تواند خود خدا، و یا جزئی از آن باشد؟
 چنانکه می فرماید:

" مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدْقَةٌ كَانَا
 بَاكِلَانِ الطَّعَامِ أَنْظُرْ كَيْفَ تَبَيَّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (مائده / ۷۵)

مسیح فرزند مریم فقط پیامبری بسان دیگر پیامبران پیشین بود، مادر او سیار
 راستگو بود هرگو غذا می خوردند بنگر چگونه نشانه های (عبودیت مسیح) را برای
 آنان آشکار می سازیم آنگاه بنگر چگونه از حق بازداشته می شوند.

اعتراف و گفتار مسیح

درباره اعتراف و گفتار حضرت مسیح نسبت به عبودیت و بندگی خود قرآن
 دو مطلب را یادآور می شود:

" لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ
 عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرْهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا " (نساء / ۱۷۲).

هرگز مسیح و همچنین فرشتگان مقرب از اینکه بندگان خدا باشند استنکاف
 نداشتند هرکسی از عبودیت و بندگی (و پرستش او) کبر ورزد به زودی همه آنها
 را به سوی خود محشور خواهد کرد.

هیچ انسانی نمی تواند عبادت و نیایش مسیح را انکار کند به طور مسلم
 نیایش او برای خود نبود، برای شخص دیگر بود که خدای او به شمار می رفت.

امام هشتم در بحث خود با " جاثلیق " می گوید همه چیز مسیح خوب بود
 تنها یک عیب داشت و آن اینکه عبادت چندان نداشت " جاثلیق " به امام اعتراض
 می کند و می گوید او عابدترین مردم زمان خود بود، امام فوراً می پرسد او چه
 کسی را پرستش می کرد، آیا خود را، غیر خود را اولی متصور نیست طبعاً غیر از
 خود را عبادت می کرد که بنده او بود^۱
 در این موقع جاثلیق سکوت انتخاب می کند

(۱) احتجاج طبرسی

قرآن یادآور می شود که در روز رستاخیز (برای تفهیم دیگران) از حضرت مسیح سؤال و جوابی به شرح زیر انجام می گیرد:

" وَ اِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَاُمِّي الْهَيْبَةَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ؟ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اَقُوْلَ مَا لَيْسَ لِيْ بِحَقِّ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِيْ نَفْسِيْ وَلَا اَعْلَمُ مَا فِيْ نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلٰمُ الْغُيُوْبِ "

به یاد آور زمانی که خداوند به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟ او در پاسخ می گوید منزه و پیراستی تو بر ما شایسته نیست آنچه که حق نیست، بگوئیم و اگر گفته بودم تو از آن آگاه بودی تو از درون روح من آگاهی من از آنچه در ذات تو است آگاه نیستم تو آگاه از تمامی آسمانها هستی.

مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنِيْ بِهٖ اَنْ اَعْبُدُوْا اللّٰهَ رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ وَ كُنْتُ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيْهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِيْ كُنْتُ اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (مائده آیه های ۱۱۶-۱۱۷) .

" من به آنان جز آنچه را که به آن امر کردی، چیزی نگفتم (به آنها گفتم) خدا را که پروردگار من و شما است بپرستید و تا من در میان آنها بودم تو مراقب و گواه آنها بودی وقتی مرا از میان آنان بردی تو خود مراقب آنها بودی تو بر همه چیز گواه هستی .

در این جا چهره دوم از شرک مسیحیت به صورت خدایگان سه گانه به پایان رسید اکنون وقت آن رسیده که چهره دیگر از شرک آنان به صورت فرزند مسیح برای خدا، مطرح کنیم و در آغاز یادآور شویم که همگی چهره های مختلفی از یک شرک می باشند، به نام " الوهیت مسیح " که گاهی به صورت انقلاب لاهوت بناسوت جلوه می کند و گاهی به صورت تثلیث و خدایگان سه گانه و احیانا به صورت فرزند مسیح بر خدا و چون در این مورد قرآن نیز سخنی دارد، درآینده به تشریح آن نیز می پردازیم .